جامع الحروف و صنوف الکمال

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ذی المجد و الاقتدار و صلوة و سلام بر شفیع الابرار محمد مختار و آل اطهار و [illegible]

[illegible] میگوید بنده عاجز امیدوار رحمت کردگار [illegible]

[illegible] انکار در شرع الاشتراک [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] بتمیز [illegible] این قول [illegible]

[illegible] آرا [illegible] روزگار [illegible] کردار [illegible] در قدم شریف

مرحوم دهلی شورش اهل طغیان بتکفیر منکران آن ایام اشتهار یافت [illegible] اعتقاد [illegible]

اقرار و اظهار رسانیدن بخدمت ماهران اخبار و ماهران آثار کرده [illegible]

اختیار فاعتبروا یا اولی الابصار اختیار میکند و وظیفه کار [illegible] اقرب [illegible]

لیل و نهار میدارند عرض گذارش که ثبوت [illegible] اثر نقش قدم مبارک آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بسیار جاها از اخبار صحیح یا بأسانید ضعیف ثابت گشته چنانکه اخبار دیار
نامدار و دیگر قدما ثقات از اهل حدیث و فقه موافق قواعد مقرره ایشان ثابت گردد
اصلا و بحث در نقلیات از ثبوت شئ و عدم ثبوت آن کرده می شود که این امر ثابت است یا
صحیح یا ضعیف یا نه و از امکان و عدم آن بحث نمی شود زیرا که ظهور خوارق عادت
از معجزات و کرامت همین است که بظاهر عقل مستبعد باشد و صادر شود و صدور اینچنین
معجزه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد اهل اسلام خصوصا نزد اهل سنت درین
مقام ممکن الوقوع است و درین شک و شبهه نیست هر اهل ایمان را چه صدور خوارق عادات
از ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ممکن است چنانکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بس
میگوییم که این معجزه از کتب معتبره مثل شفاء قاضی عیاض و سیر ابن اسحاق
و ابن هشام و کتاب الوفاء ابن الجوزی و مواهب لدنیه و کنز الراغبین و روضة
الاحباب و طبری و از دیگر کتب حدیث معتبره ثابت نشده است بنا بر آن جامع
روایات ثقات و احادیث و آثار و روایات علامه زمان رکن الدین محمد الشامی که
از ابن حجر و ابن قیم و جلال الدین سیوطی مورخ متاخر است در کتاب سبیل الهدی
والرشاد فی احوال خیر العباد که مشهور به سیرت شامی است در بیان محاسن و عادات
شریفه و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتابیست مبسوط و جامع
و عدیم المثل درین باب در باب شانزدهم در صفت ساق و فخذ و قدم مبارک آنحضرت ص
نوشته که بسیاری از مداح ذکر میکنند که وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بصخره مستی میشود و نقش قدم بقیه انحضرت صلی الله علیه وسلم دران
صخره ظاهر است میشود و قدم مبارک دران فرو می شد و حال آنکه وجود این
در کتب حدیث و تواریخ اصلا نیست و خبری که از اخبار صحت نیاید چگونه نسبت آن
بسوی وی صلی الله علیه وسلم کرده شود بعبارته هکذا الباب السادس عشر فی
صفة ساقیه و فخذیه و قدمیه صلی الله علیه وسلم قال جابر بن سمرة رض كان فی
ساقی رسول الله علیه السلام حموشة رواه مسلم و قال سراقة بن مالك جعشم
الجيم والمعجمة بينهما عين مهملة رض و دنوت من رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على
ناقته فرأيت ساقه كانها جمارة نخل رواه يعقوب بن سفيان وابراهيم الحربى
و قال انس رضى الله عنه انحسر الازار عن فخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو
راكب فى غزوة خيبر فانى لارى بياض فخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه
ابن ابى خيثمة و قال ايضا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضخم القدمين رواه
الشيخان والبيهقى و قال جابر بن سمرة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم شثن الكفين
والقدمين سائل الاطراف سبط العصب خمصان الاخمصين مسيح القدمين ينبو عنهما
الماء رواه الترمذى و تقدم تفسيرها و قوله خمصان فسيأتى و قال عبد الله
بن بريدة رض كان رسول الله صلى الله عليه وسلم احسن البشر قدما رواه الطبرانى
وابن عساكر و قالت ميمونة بنت كردم بوزن جعفر رضى الله عنها انها رات سبابة
قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم اطول من سائر اصابعه رواه الامام احمد وغيره

تنبیهات الاول ذکر کثیر من المداح ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا مشی
علی الصخر غاصت قدماه فیه ولا وجود لذلک فی کتب الحدیث البتة وقد انکره الامام
برهان الدین الناجی بالنون الدمشقی وجزم بعدم وروده والشیخ رح فی
فتاویه وقال انه لم اقف له علی اصل ولا اسناد ولا رای من خرجه فی شیء من
کتب الحدیثیة وناهیک باطلاع الشیخ رح صدر اجعت الکتب الاتی ذکرها فی اخر الکتاب
فلم ار من ذکر ذلک فهو شیء لا یوجد فی کتب الحدیث والتواریخ کیف یسوغ نسبته للنبی
صلی الله علیه وسلم انتهی وفی جابر بن سمرة کانت خنصر رسول الله صلی الله علیه و
سلم من رجله متظاهرة رواه البیهقی وفی سنده مسلمة بن حفص السعدی
قال ابن حبان کان یضع الحدیث لا یحل الاحتجاج به ولا الروایة عنه وحدیثه هذا
لا اصل له ورسول الله صلی الله علیه وسلم کان اعدل الخلق انتهی کلام صاحب السیرة
الشامیة وقول صاحب سیرة شامی را مؤید است اینکه مفسرین مانند قاضی بیضاوی و
صاحب تفسیر کبیر وصاحب بیضاوی وعلامه حسینی وجواهر وغیره در تحت ایة
کریمه فیه ایات بینات مقام ابراهیم نوشته اند که اثر قدم ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام بر سنگ وغوص آن در آن وبقای اثر آن تا زمان دراز خاصه
ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است والدلیل علیه بلفظ الجمع کقوله ان ابراهیم
کان امة واما ان یجعل المقام مشتملا علی الایات لان اثر القدم فی الصخرة الصماء
ایة وغوصه فیها الی الکعبین ایة والانة بعض الصخرة دون بعض ایة وابقاءه دون سائر الاثر

ودون آيات سائر الانبياء آية خاصة لابراهيم وحفظت مع كثرة اعدائه من المشركين

واهل الكتاب والملاحدة الوفا من السنين آية كذا في تفسير النيشابوري

وهكذا في تفسير البيضاوي وفي التفسير الكبير الثاني ان مقام ابراهيم اشتمل على الآيات

لان اثر القدم في الصخرة الصماء آية وغوصه فيها الى الكعبين آية والانة بعض الصخرة

دون بعض آية وابقاؤه دون سائر آيات الانبياء عليهم السلام آية خاصة لابراهيم وحفظه

مع كثرة اعدائه من اليهود والنصارى والمشركين والملحدين الوف سنين آية فثبت

ان مقام ابراهيم آيات كثيرة انتهى عبارة الكبير وصح بيان الجماعة بالواحد لانه وحده

بمنزلة آيات كثيرة لظهور شانه وقوة دلالته على قدرة الله تعالى ونبوة ابراهيم عليه السلام

من تاثير قدمه في حجر صلد او لاشتماله على آيات لان اثر القدم في الصخرة الصماء آية و

غوصه فيها الى الكعبين آية والانة بعض الصخرة الصماء آية وابقاؤه دون سائر آيات الانبياء

عليهم السلام آية لابراهيم خاصة كذا في المدارك پس از تفاسير واضح گشت كه اثر

قدم بر سنگ وبقاى آن تا مدت طويل از معجزه مخصوص ابراهيم عليه السلام است اگر اين

معجزه از آنحضرت صلى الله عليه وسلم هم ظاهر شده مفسرين ذكر آن در مقام لا محاله كردند

وحالانكه كسى از اهل تفسير بيان آن معجزه درينجا نكرده پس عدم ثبوت آن ظاهر گشت زيرا كه

ذكر شئ دون شئ در موضع ما يحتاج الى البيان محل بيان است وعدم ذكر آن موجب خلل در بيان

قواعد معتبره در اصول فروع حنفيه مذكور است قاعده السكوت في موضع الحاجة الى البيان بيان ولم يبين لزم الاخلال

في البيان في موضع الحاجة كذا في العناية والكفاية وغيرهما من المعتبرات الحنفية منصف

مقام ابراهيم نيست كه صاحب مدارك وامام رازي وصاحب تفسير نيشابوري خاص كرده اند در بيان لطافت اين آيه خصوصيت لطافت اين آيت بابراهيم ثابت است ... منسوب بخاتم الانبياء صلى الله عليه وسلم

بر فن سیر را چندین قدر کاسته و وافی است و آنچه مشتمل بر تمسک کنند برین که عبارت

انیست که آنحضرت صلعم کان اذا وطی علی الصخرة اثر فیه ثابت میکنند و همچنین از حافظ زین

جبلی الحمید ابن قیم باین عبارت که آنکه کان صلعم اذا مشی علی الصخرة لان تحت اقدامه

و اذا مشی علی الرمل لا یؤثر فیه جریا فالعادة الجاریة و نیز از قصیده همزیه و شرح آن در

المنح المکیة شیخ جلال الدین سیوطی هم و غیره تمسک بوده اند بوجوه عدیده هر

عدم اعتبار و موقف خدشه و افتادن است وجه اول آنکه نسق کلام انه کان

اذا وطی علی الصخرة اثر فیه آه و انه کان اذا مشی علی الصخر لان تحت اقدامه موجب تیقن

و کثرة الوقوع در افاده عموم می بخشد و لمعات معانی این مرام بنظر معاد الفاظ کلما می

بخشد چنانچه میگویند اذا قام زید قام عمرو یعنی کلما قام زید قام عمرو چنانکه [illegible] نحو

این تصریح کرده و همین را صحیح نوشته و قرآن مجید برین مطلب ناطق است چه او تعالی

[illegible] در وضو که مکرر و کثیر واقع می شود در کلمه اذا و در جنابت که قلیل الوجود است

[illegible] که بر مطلعان فن بلاغت پوشیده نیست تحقق اذا

[illegible] علی التیقن [illegible] بخلاف ان فانها تستعمل فی المشکوک

والموهوم والنادر ولهذا قال الله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم آه

وقال الله تعالی ان کنتم جنبا فاطهروا فاتی باذا فی الوضوء لتکرره و کثرة اسبابه

وبان فی الجنابة لندرة وقوعها بالنسبة الی الحدث وقال تعالی فاذا جاءتهم الحسنة

قالوا لنا هذه وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی آه و اذا اذقنا الناس رحمة فرحوا بها

وان نصبهم سببية بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون الى فى جانب السببية باذا الان

نعم الله على عباده كثيرة ومقطوع بها وبان فى جانب السببية انها نادرة الوقوع

ومشكوك فيها ومخالفتا واذا ان ايضا فى افادة العموم قال ابن عصفور فاذا قلت

اذا قام زيد قام عمرو افادت ان كلما قام زيد قام عمرو وقال هذا هو الصحيح كذا فى

الاتقان نيس كاف اهل قرون ثلثه ومتقدمين وبسيارى از متاخرين اصحاب روايت

اين را تفحص وبيان نكردند از جملهٔ معجزات آنحضرت صلى الله عليه وسلم وازين خاموش شدند

با وصف وقوع كثرت آثار قدم مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس سنگها پس حال

اين از دو شق خالى نخواهد بود يا قدما اين را اصلى نيافتند تا متعرض بروايت آن مى شدند

يا يافتند مگر دران قدحى وعلتى ديدند كه باعث شد همه انها را بر ترك روايت اين معجزه الا شيئا

مفسرين اعلام را در مقام بيان حاجت كه ازين آيه كريمه فيه آيات بينات مقام ابراهيم آه

چنانكه گذشت خصوصيت اثر قدم ابراهيم على نبينا عليه الصلوة والسلام والآنه بعض ازو

معجزه وتاييد با غرن اثر آن نوشتند واز بيان اين معجزه آنحضرت صلى الله عليه وسلم

در گذشتند چرا كه صدور اين معجزه از آنحضرت صلعم اگر باسباب ثبوت رسيده اختصاص اين

با ابراهيم نمى نگاشتند وهر دو وتقدير نقل متنبين قابل تمسك واعتماد نيست نزد علماى

راسخين كما لا يخفى على المتفحصين بنابران جامع شتات مفسران محقق متاخران صاحب

تفسير شاميه اين را لا اصل گفته وجه دوم اينكه كسى از متبان اين نقش سند

متصل با صحاب بيان نكرده وبلا سند ذكر نقش نموده واخبار بدون قوام ا

سه
اين نوع نقص منقص است
بعض اخبار را از دو حق دكر
١٩٢ پستك اواد ر ١٩٥ او دخنه
وجمهور از ان نقص كردند
پس لازم آمد از جمله اوراد واحاد
غير ثابت باشند ومن التزم
ديگر نظم هو عبارت قال
انكه حديث مذكور ضعيف باشد
مثل ديگر احاديث نه آنكه
از ثابت وصحت بگوييم
با وجود وجدان حديث دليل
عقلى را بر عدم ثبوت قدم
آردد ١٢ لوقع لا تعارض
النقطع ١٢ لو السقامت عقا ابو علم

اعتباری ندارد پس ضرور افتاد در تحصیل این علم حدیث و سیر از دو جهت یکی
ملاحظه حال رواة درجه بدرجه تا محمد صلعم دوم احتیاط در فهم معانی چه اگر در امر
اول مساهله رود کاذب با صادق ملتبس شود چنانکه در بحث ما نحن فیه موجود است و به همین معنی از
تابعین و تبع تابعین منقول و مضبوط است که اسناد از دین است و اگر اسناد نبودی هر کس
میگفت هر چه میخواست چنانکه از مقدمه صحیح مسلم منه ی تحریر می شود عن ابن سیرین قال لم
یکونوا یسألون عن الاسناد فلما وقعت الفتنة قالوا سموا لنا رجالکم فینظر الی اهل السنة
فیؤخذ حدیثهم وینظر الی اهل البدعة فلا یؤخذ حدیثهم وعن عبد الله بن المبارک یقول الاسناد من
الدین ولولا الاسناد لقال من شاء ما شاء وقال بیننا وبین القوم القوائم یعنی الاسناد
انتهی ما فی صحیح مسلم و هر گاه که اجماع امت محمدیه صلعم بلا سند معتبر نیست قول دو سه کسان
تقلید بعضی بعضا بلا دلیل چگونه صلاحیت قبولیت دارد قال فی مسلّم لا اجماع الا عن مستند والا انقلب الباطل
صوابا او اجمع علی خطاء لانه قول کل وقول کل بلا دلیل محرم انتهی ما فی التحریر للشیخ ابن الهمام صاحب
فتح القدیر وهکذا فی غیره من کتب الاصول و تفصیل این اجمال از تحریرات شیخنا مولانا شاه عبد العزیز
باید شنید چنانکه در رساله رابعه و عجاله نافعه می فرمایند در امر اول یعنی ملاحظه حال رواة محدثین در
صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم رنگی دیگر داشت که از حال
رجال هر شهر و هر زمان بحث و تفتیش میکردند و در هر که بوی بی دیانتی و کذب
حفظ می شنیدند حدیثش را قبول نمیکردند لهذا در احوال رجال دفاتر مبسوط نوشته اند و در
زمان رنگ دیگر دارد و حالا کتبی که بجز دکه برای صحاح اند بعد از آن کتابهای که قابل اعتبار اند

جدا باید دانست بعد از ان کتابهاے که واجب الرد والترک اند علاحده باید دانست تا در ورطه
تخلیط واقع نشوند و اگر متاخرین محدثین را این تمیز در ترتیب از دست رفته است تا جایکه در بعضی
مسایل خلاف جمهور سلف کرده اند و با حادیثی که در کتب غیر معتبره یافته تمسک جسته اند باید دانست
که کتب حدیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه میشوند و مراد از صحت آنست که مصنف آن
التزام کند ایراد احادیث صحیح یا حسن و غیر ان درانجا وارد نکند مگر مقرون به بیان حال
آن از ضعف و غرابت و علت و شذوذ زیراکه ایراد ضعیف و غریب معلول با بیان حال آن قدح
نمیکند و مراد از شهرت آنست که اهل حدیث طبقه بعد طبقه بان کتاب مشغول شوند بطریق روایت
و تخریج احادیثشان هیچ خبر از ان غیر مبین نماند و مراد از قبول آنست که فقها و حدیث آن کتاب را
اثبات کنند و بران اعتراض نکنند و حکم صاحب کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب بتصویب
و تقریر نمایند و فقها بان احادیث تمسک نمایند بی اختلاف و بے انکار پس طبقه اولی
از کتب حدیث سه کتاب اند موطا و صحیح بخاری و صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار
برای شرح این سه کتاب مخصوص نوشته و طبقه ثانیه احادیثیکه درین هر سه صفت بدرجه احادیث
صحیحین نرسیده اند ولاکن قریب بصحیحین اند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی
و سنن ابوداود و سنن نسائی است که مصنفان این کتب بمشهور بتقوی و عدالت و حفظ
و ضبط و تبحر و به فنون حدیث و درین کتابها تساہل و تسامح را دخل نشده اند و حال
حدیث و علت آن بقدر امکان بیان نموده اند لهذا در میان علماء اسلام شهرت یافته اند
پس این سه کتاب را صحاح سته نامند و طبقه ثالثه احادیثیکه جماعه از علمای متقدمین در زمان

بخاری و مسلم یا معاصرین انها یا لاحقین در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام
صحت ننموده و کتب انها در شهرت و قبول در مرتبه اولی و ثانیه نرسیده هر چند
مصنفین آن کتب موصوف بودند به تبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و ضبط و احادیث
صحیح و حسن و ضعیف بلکه متهم بالوضع نیز دران کتابها یافته می شود و رجال این کتب
بعضی موصوف بعدالت و بعضی مستور و بعضی مجهول اکثر آن احادیث معمول بها نزد فقها
نشده اند بلکه اجماع بر خلاف انها منعقد شده و درین کتب هم تفاضل و تفاوت هست بعضها
اقوی من بعض اسامی آن کتب اینست مسند امام شافعی و سنن ابن ماجه و مسند
دارمی و ابی یعلی موصلی مصنف عبد الرزاق مصنف ابن ابی شیبه سنن دار قطنی
و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم الخ باید دید و طبقه چهارم احادیثیکه نام و نشان انها در
قرون سابقه معلوم نبود و متاخران انرا روایت کرده اند پس حال انها از دو شق خالی
نیست یا سلف تفحص کردند و انها را اصلی نیافتند تا مشغول بروایت انها می شدند یا یافتند
و دران قدحی و علتی دیدند که باعث شد همه انها را بر ترک روایت انها و علی
کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی بانها تمسک کرده شود
و نعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا شعر فان کنت لا تدری فتلک مصیبة و ان
کنت تدری فالمصیبة اعظم و این قسم احادیث را بسیاری از محدثین زده است
و بجهت کثرت طرق این احادیث که درین قسم کتب موجود اند مغرور شده حکم بتواتر انها
نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک جسته بر خلاف احادیث طبقات اولی

وثانیه وثالثه مذهبی برآورده اند ودرین قسم احادیث کتب بسیار مصنف
شده اند برخی را بشماریم کتاب الضعفاء لابن حبان تصانیف حاکم کتاب الضعفاء للعقیلی
کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب تصانیف ابن شاهین
تفسیر ابن جریر فردوس دیلمی بلکه بسیار تصانیف و تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
جوزقانی تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن نجار و بیشتر مسائل و وضع احادیث در باب
مناقب و مثالب و در تفسیر بیان اسباب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و
قصص انبیاء سابقین و دیگر بلدان و اطعمه و اشربه و حیوانات واقع شده و در طب و رقی
و عزایم و دعوات و ثواب نوافل نیز این حادثه رو داده ابن الجوزی در موضوعات
خود غالب این احادیث را مجروح و مطعون ساخته و دلایل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده
کتاب تنزیه الشریعة در دفع غائله این احادیث کافی است و در تصانیف شیخ
جلال الدین سیوطی در رسایل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال با احادیث این
کتب و استنباط احکام از آنها لاطائل می نماید تمام شد عبارت رساله رابعه عجاله
مولانا شاه عبد العزیز قدس سره بسبیل اختصار و هر که خواهد در آن نظر نماید کتب یا به
رسایل و نوادر رسایل شیخ جلال الدین سیوطی رح از همین کتب مذکوره غیر منضبطه
است چنانکه سراید تحقیق صاحب رساله العجالة تصریح بدان نموده و باد آنکه مسند نشین
بصفت علما این فن ثابت نشود و محل اعتماد نزد اهل علم نگردانند و شاعران مداحان
اگرچه این معجزه را در نظم و نثر خود آورده اند مگر محض دعوی بلا دلیل ایشان صلاحیت

اعتبار ندارد و عجیب عجب طرفه نیرنگ سازی کرده مطلب خود را از شرح قصیده همزیه نگاشته و مخالف

مدعا خود را پس پشت گذاشته رقم انتهی نموده و عبارت ما بعد را از درمیان تحریر نیاورده عین عبارت ما بعد

شرح اینست ثم هذا الذی ذکره الناظم ذکر غیره ممن تکلم علی الخصائص لکن بلا سند الی آخر ما فی

القصیدة الهمزیة را ملاحظه کردن نشاید که شارح این بلا سند گفته و اینمقام غور طلب است

زیراکه معنی سند در لغت آنچه پشت بدو باز نهند از بلند و کوه و تکیه گاه مردم و آنکه از وی

حدیث بردارند چنانکه در قاموس وغیره مذکور است و در اصطلاح اهل حدیث اینست الاسناد اخبار

عن طریق المتن من قولهم فلان سند ای معتمد فسمی سندا لاعتماد الحفاظ فی صحة الحدیث وضعفه والا

هو رفع الحدیث الی قائله کذا فی الخلاصة لابن الصلاح السند اخبار عن طریق المتن والاسناد رفع

الحدیث الی قائله والمراد من المتن ما ینتهی الیه الاسناد من مرفوع او موقوف او دونه کذا فی

حاشیة شرح النخبة و معنی بلا سند خواه باعتبار لغت باشد یا اصطلاح اهل حدیث بهر دو طریق

قاطع بیخ اثبات مثبتین است و برهان ساطع بآیات بالغین زیراکه سند عبارت از اخبار از طریق

متن است و این در ما نحن فیه معدوم و مفقود است پس اعتبار این قصه از روی دلیل شرعی ساقط گردید

زیراکه در اصول فقه مذکور است که علم سنة موقوف است بر سند آن و بدون این خرط القتاد

مقصود است حجة السنة ضروریة دینیة و یتوقف العلم بتحققها علی طریقه السند و هو الاخبار عنه

بانه حدثه به فلان او خلق کذا فی التحریر للشیخ ابن الهمام و مسلم الثبوت والمراد بالسنة متونها

و بالطریق سندها و هو الاخبار عن متن السنة کذا فی شرحه للفاضل البحر عبد العلی مصطلح

تحقیقه ان روایة نقل السنة و نحوها و اسناد ذلک الی من عزی الیه بحدیث او اخبار او غیره

ذلک در فنون علم السند والمتن وغایة معرفة الصحیح من غیره کذا فی تدریب الراوی شرح
تقریب النواوی پس عدم اثبات این از تقریر شارح بهم نیز بوضوح پیوست کما لا یخفی علی المتامل
الحکیم شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در انموذج اللبیب فی خصائص الحبیب نوشته عبارته هکذا
وانه کانت اصبعه المسبحة اطول اصابعه وما اشار الی نحو الا اطاعة والا وعلی صحة الاثر فیه ادنی تأمل
الا وهو ترک فیها انتهی کلامه نیز بلا سند و دلیل است بلکه جعلیه اولی و یعنی انه کانت اصبعه المسبحة
اطول اصابعه باطل است بالیقین اگرچه بعضی از اکابر مانند حکیم ترمذی و تابع او قرطبی و دمیری
از ان نقل کرده اند چه نظر بر دلایل باید داشت نه بر فضایل و حافظ ابو الفضل عراقی اخبار غلط بودن
این قصه تخطئه حکیم ترمذی و اتباع او درین باب کرده چنانچه صاحب سیرت شامی در تنبیهات در باب خامس
عشر در صفت یدیه المطیبة صلعم باعلی صوت منادی داشت التنبیه الثانی زعم الحکیم الترمذی وتبعه ابو عبد الله
القرطبی والدمیری فی شرح المنهاج ان سبابة النبی صلعم کانت اطول من الوسطی قال بعض
المحققین انه وهم وهذا باطل بیقین لم ینقله احد من المسلمین مع اشارته صلعم باصبعه فی کل وقت وحین
ولم یحک ذلک عنه احد من الناظرین و فی مسلم عن انس رض قال رسول الله صلعم بعثت انا والساعة
کهاتین ثم فی روایة فقرن شعبة بین اصبعیه المسبحة والوسطی یحکیه و روی الترمذی وحسنه عن المستورد بن
شداد رفعه بعثت فی نفس الساعة فسبقتها کما سبقت هذه لهذه لاصبعیه السبابة والوسطی قال
الحافظ فی فتاواه ما قاله الترمذی الحکیم خطأ نشأ عن اعتماد روایة مطلقة ولکن الحدیث فی مسند
احمد عن میمونة بنت کردم قالت رأیت رسول الله صلعم بمکة وهو علی ناقة له وانا مع ابی فذکرت
الحدیث الی قولها فدنا منه ابی فاخذ بقدمه فاقر له رسول الله صلعم قالت اطول الاصبع قدمه السبابة

علی

على سائر اصحابه الحديث انتهى وقد جزم الامام العلامة فتح الدين بن الشهيد رحمه الله تعالى

بان ذلك كان في سنة ثمانية من هجرته صلعم انتهى ما في السيرة الشامية ليكن شيخ جلال الدين سيوطى

باعتماد حكيم ترمذى وغيره در مغلطه افتاده بلا سند وخلاف نقل صحيح اين را بيان كرده

ونقل روايت صحيحه مرويه را گذاشته در روايت مكذوبه غير صحيحه را بسبب اعتماد بر غير صحيح نوشته

در انموذج اللبيب نگاشته پس حال جمله ثانيه او يعنى ولا وطى على صخر الا اثر فيه نيز مثل جمله اولى او

است در بطلان وعدم صحت وقبح آن چنانكه صاحب سيرت شاميه در تنبيه ثانى در باب سادس عشر

خدمت اين قرار واقعى كرده است كما مر واظهر است بر علماء عربيه كه سياق چنين تركيب برافاده حصر

وعموميت واكثريت ان مشعر ميشود مانند سوق تركيب عبارت ما سبق يعنى انه صلعم كان اذا وطى على

صخر اثر فيه چه اگرچه لفظ كان در اصل موضوع براى مطلق زمان ماضى است وليكن در استعمال

ومحاوره براى وصف لازم قليل الانفكاك اكثريت است بلكه بسا وقت افاده استمرار ودوام ميدهد

خصوصا در صفات بارى تعالى چنانكه از تتبع وتفحص قرآن وحديث وسير آنحضرت صلعم واضح مى شود كان

عبارة عما مضى من الزمان وفي كثير من وصف الله تعالى ينبئ عن معنى الازلية قال الله تعالى وكان الله بكل

شيء عليما وكان الله على كل شيء قديرا وما استعمل منه في جنس الشيء متعلقا بوصف له هو موجود فيه فتنبيه

على ان ذلك الوصف لازم له قليل الانفكاك منه نحو قوله تعالى وكان الانسان كفورا وكان الانسان

قتورا وكان الانسان اكثر شيء جدلا فذلك تنبيه على ان ذلك الوصف لازم له قليل الانفكاك منه كذا

قال الامام الراغب في مفردات القرآن وچند امثال ونظاير بر اكثريت واستمرار وهم از كتب احاديث مشهور

بلفظ كان اذا از احاديث نوشته مى آيد كان النبي صلعم يقول ما يقول المؤذن كما رواه ابو عوانة

فی مسنده وشارح آن میگوید ولفظ کان یدل علی الدوام والاستمرار ولا یتخلف من

ذلک الا نادرا والامور تعلم من سیاق الحدیث فظهر مما ذکرنا مواظبة النبی صلعم علی ذلک انتهی و در

المواهب اللطیفة شرح مسند ابی حنیفة وحموی در حاشیهٔ اشباه ونظایر نیز نوشته که لفظ کان

الکثرة انتهی کلامه انه صلعم کان یرفع یدیه حتی یحاذی بهما شحمة اذنیه اه کان النبی صلعم وابو بکر وعمر

لا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم اه کان النبی صلعم اذا سجد وضع یدیه قبل رکبتیه اه کان رسول

الله صلعم اذا جلس فی الصلوة اضجع رجله الیسری وقعد علیها ونصب رجله الیمنی اه کان رسول الله صلعم

یستفتح الصلوة بالتکبیر اه وکان اذا رفع راسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما وکان اذا

رفع راسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا اه کان رسول الله صلعم اذا افتتح الصلوة قال سبحانک

اللهم وبحمدک وتبارک اسمک اه کان النبی صلعم اذا قال سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم اه

کان النبی صلعم اذا سجد فرج بین یدیه حتی یبدو بیاض ابطیه اه کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراة

ینظر بعضهم سوءة بعض وکان موسی یغتسل وحده اه کان رجل من الناس اه کان رسول الله صلعم

اذا قام الی الصلوة اعتدل اه کان اذا جلس فی الصلوة وضع یده الیمنی علی رکبته اه کان

رسول الله صلعم یسلم عن یمینه السلام علیکم ورحمة الله اه کان اذا دعا رفع یدیه ومسح وجهه بیدیه اه

کان رسول الله صلعم اذا رفع یدیه فی الدعاء لم یردهما حتی یمسح بهما وجهه اه وغیرها من الموارد که

کما لا یخفی علی الجهابذة پس لفظ کان اذا به عادت استمراریه یا اکثریه آنحضرت صلعم ثابت است

به اتفاق جمیع محل خود مصرح است که صیغهٔ کان در حال عدم صارف از دلالت بر استمرار

نماید و علی هذا القیاس در بحث ما نحن فیه لفظ کان اذا مشی و اذا ذهب اه نیز دال بر

اکثریه است چنانکه بر اهل مذاق این فن پوشیده نیست پس روش این ترکیب افاده تعمیمی
است که هزارها اثر نقش قدم شریف بر سنگها در مکه معظمه و مدینه منوره ظاهر شده باشد مگر
بسیار تعجب که این امر محسوس را یکی احدی از صحابه کرام و تابعین اعلام روایت نکرد و قضیه این امر حسی در روز روشن
ملته و بلهم چرا بدرجه شهرت نرسیده و بر ماهران فن سیر و اخبار واضح است که در خبری و اثری قضیه باشد
از امر حسی واقعی اگر ثابت میشد بسیار مردمان آنرا خبر میدادند چرا که آنحضرت صلعم بیشتر بر سنگها
مشی میفرمود و اثر قدم شریف دران می افتاد و ازین هزارها نقش قدم بر سنگ واقع می
شد و حال آنکه از یکی صحابه رض که در حضر و سفر ملازم و مصاحب می بودند خبر نداد و روایت
نکرد و اکنون بعد پنج شش صد سال سحابا الغیب پدید و مردم در کتاب غیر مشهور که متداول
علماء ثقات عرباً و شرقاً اصلا نیست بلا سند ذکر آن کردند کی باور خواهد بود نزد ارباب
حدیث و فقه پس این قصه خالی از وضعیت و کذب نخواهد بود چنانکه محدثین یکی وجه از وجوه
موضوعیت خبر ایشان هم می نویسند چنانچه رساله زائد و عجاله بدان مشعر است عبارتها هکذا
ششم وجه موضوعیت خبر آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی واقعی که اگر بالحقیقه متحقق
می شد هزاران کس او را نقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز روز جمعه بود و خطیب
را بر سر منبر کشتند حالانکه سامان را که با این قصه منفرد باشد و دیگر روایت نکند انتهی کلامهما

و شیخ ابن الهمام در تحریر می نویسند اذا انفرد واحد بخبر ما شارکه خلق کثیر بالاحساس

وهو مما یتوفر الدواعی علی نقله ولم ینقله من معه فی احساسه حتی یقطع بکذب الخبر وکذب مخبره
خلافا للشیعة انتهی ما فی التحریر و شرحه للفاضل الکامل عبد العلی رح وجه سیوم

اینکه اعتقاد بر معجزه نبی علیه السلام از جمله عقاید ایمانیه است و خبر عدل واحد مفید عقیده
نمیشود بلکه موجب عمل در اعمال میگردد چه جا که خبر بلا سند احاد است افاده عقیده چه
پس نقل دو سه مردم بلا دلیل در باب صد در این معجزه که اعتقاد بدان واجب است مرامت را
هرگز مقبول نخواهد شد در باب اعتقادیات چنانکه در اصول فقه مصرح است اعلم ان المقصود
فی العقاید الاعتقاد فلا یفیده خبر العدل الواحد فلا یقبل فیها لان الاعتقاد لا یحصل مع الظن
بخلاف الاعمال فان العمل یجامع مع مظنة الظن کذا فی شرح التحریر لمولانا عبد العلی رح
الحاصل متمسکات مثبتین از کتاب و سنت و اجماع امت از مجتهدین عظام اصلا یافته نمی شود درین
باب بمطابق شروط و قرار داد اهل حدیث و فقه که صلاحیت اعتقاد بران باشد و موجب
افاده دلیل شرعی گردد و آنچه ذکر اثر قدم شریف در شب اسرا از کتاب برهان الدین حلبی
میکنند عبارته هکذا و ذکر بعضهم ان نبینا صلعم اثر قدمه فی الحجر فقد اثر فی صخرة بیت المقدس لیلة
الاسرا اراده این راهم اصلی و سندی باید زیرا که بدون بیان کردن آنحضرت صلعم یکی از صحابه
کرام خود متحقق شدن نمی تواند که این اثر قدم در صخره بیت المقدس از اثر قدم شریف آنحضرت صلعم
است حالانکه آنحضرت همه احوال شب معراج بعد مراجعت بصحابه عظام ارشاد فرموده‌اند و این را
بیان نکرده‌اند چه این خبر نیز بغیر معلوم شدن از راوی معتبر تا مروی عنه از کسی صحابی یا به ثبوت
و وثوق نمی تواند رسید و مراد از بعضهم معلوم نیست چه درین کتاب حلبی
هم تصریح نام صحابی یا تابعی نیست که مراد از بعضهم کدام کس است آیا تابعی یا صحابی بلکه راوی که
صریح نام راوی که بکدام درجه است واضح نگردد قابل اعتماد شدن نمی تواند کما تقرر فی

الاصول

الاصول چه از زمان حلبی تا آنحضرت صلعم وسایط کثیره واقع است و این قضیه تا قرون ثلثه
بمرتبه شهرت نرسیده بمجرد قول بعضی مجهول الاسناد چگونه معتبر شود و آنچه مجیب
نوشته که این قدم شریف که در دهلی موجود است آورده حضرت مخدوم جهانیان جهان
گشت صحیح است از مدینه شریفه و قول حضرت موصوف که این قدم مبارک آنحضرت صلعم مانند
قول بخاری و مسلم است اه مبنی بر القیاس علی الفاسد است چه پیشتر ثبوت اثر نقش قدم مبارک از
اخبار و آثار باسانید متصلا تا صحابه نرسیده و خبر این معجزه نزد اصحاب سلف اخیار مشتهر نگردیده
اورده نقش بعد پنجصد و شش صد سال از مدینه منوره چگونه درست آید که این نقش قدم شریف رسول
مقبول صلعم است چرا که ایشان مرد صالح و زاهد بودند ولیکن اهلیت و مذاق از علم حدیث و
سند نداشتند و اخذ حدیث و اعتماد در روایت در آن بر دانندگان این صناعت منحصر و موقوف است
و مجرد تقوی و نیکبختی بدون دانستن و تحقیق کردن این فن و مهارت حاصل نمودن در وی
موجب اعتماد نمی شود نزد اهل حدیث و فقه و حسن ظن صرف ایشان بدون دلیل شرعی سبب حجیت بر
دیگران نمی شود و چه کسان از اهل مدینه در زمان تابعین که بصلاح آراسته بودند و بفلاح
پیراسته و مامون از کذب فن حدیث و تحقیق روایت از ایشان کرده نمی شد که اهل آن نبودند
در قول ذهبی اهل آن معتبر نیست حدثنا الاصمعی عن ابن ابی الزناد عن ابیه قال ادرکت بالمدینة
مائة کلهم مامون لا یوخذ عنهم الحدیث یقال لیس من اهله کذا فی صحیح مسلم و از این جهت محدثین
ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیا را که از مذاق حدیث آشنا نبودند از حیز اعتبار برآورده
اند چنانکه مولانا شاه عبد العزیز در رساله نافعه عجاله در بیان اقسام موضوعیت حدیث

سیقه نمایند عبارته بلکه از فرقه دیگر اہل زہد و عبادت و دیانت که در منام و معامله چیزی
از زبان رسول مقبول یا ائمه اطهار شنیده اند و بجهت جزم و یقین بر خواب بر معامله خود از ایشان روایت
کرده اند و مردم گمان نموده اند که این حدیث واقعی است که از راه علما بر ایشان رسیده و ابو عبدالرحمن سلمی و دیگر
صوفیا نیز اکثر از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تهمت کرده اند در روایت ایشان از حیز اعتبار
برآورده انتهی کلامه و بنابر آن ابن طاهر صاحب مجمع البحار در تذکره موضوعات نوشته و التفسیر الذی
لابی عبدالرحمن السلمی المسمی بحقایق التفسیر فان کان اعتقد انه تفسیر فقد کفر قیل الظن بمن یوثق به منهم انه
لم یذکر تفسیرا و الا کان مسلما الی اخر ما فی التذکره و صاحب صحیح مسلم نیز بنابر همین عدم اهلیت روایت
حدیث در حق صالحین تنبیه کرده است حدثنی عفان عن محمد بن یحیی بن سعید القطان عن ابیه قال لم
نر الصالحین فی شیء اکذب منهم فی الحدیث قال مسلم یجری الکذب علی لسانهم ولا یتعمدون انتهی کلامه
یعنی ما ندیدیم صلحا را در امری دروغ گوتر از ایشان که در حدیث اند و جاری می شود کذب بر زبان
ایشان و قصدا نمی گویند زیرا که ایشان نمی دانند صحت احادیث را پس خطا واقع می شود از ایشان در
روایات که روایات از دروغگو و غیر ثقه بلا تحقیق قبول می نمایند و بحسن ظن و سلامت سینه
که از خود امتیاز میان ثقه و غیر آن اصلا نمی نمایند و لهذا قال یحیی القطان ما رایت الکذب فی
احد اکثر منه فی من ینسب الی الخیر ای لعدم علمهم و معرفتهم بما یجوز لهم و ما یمتنع علیهم او لان عندهم حسن
ظن و سلامة صدر فیحملون ما سمعوه علی الصدق ولا یهتدون الی تمییز الخطاء من الصواب کذا فی تدریب
الراوی شرح تقریب النواوی پس هرگاه که حال سلف صالحین از صناعت حدیث بهره نداشتند
همچنین جا هم گردید که قابل سند روایت و محل اعتبار در آن نبودند پس حال متاخرین از صالحین

که اهلیت و مهارت این فن نداشتند بدرجه اولی فروتر و کمتر بعدم وثوق در روایت خواهند
و بر این قیاس حال حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت رحمة الله علیه بار روایت و نقل خبر باید فهمید
و در این صورت چگونه گفته شود که قول حضرت مخدوم مانند قول بخاری و مسلم است زیرا که شیخان
رحمهما الرحمن در فن حدیث و نقل سیر و ضبط و حفظ و تفحص رواة و تنقید روایات صحیحه از سقیمه و امتیاز
میان مرفوع و غیر مرفوع ید طولی داشته‌اند و در استخراج و تخریج احادیث موضوعه از رواة
ثقات بر اقران و هم عصر گوی سبقت ربوده‌اند لازم است که بحیثیت بجای مضمون و تشخیص انزلوا الناس
علی منازلهم عمل نماید بنا بر اینکه الدین النصیحة نگاشته و اعلام کرده آمده او وانند و کار این بیان
و بالفرض و التقدیر اگر حضرت مخدوم در علم حدیث این فن داشته باشند لیکن قول ایشان رحمة الله علیه
در نقل بلا سند که میان ایشان و آنحضرت صلعم مسافة بعیده و وسائط مزیده واقع است بدون
تحقیق از سلف چگونه اعتبار کرده شود چنانکه بر صاحبان انصاف که دور از عناد و اعتساف هستند

هویدا است ... الحدیثیة وصحته متوقفة علی معرفة الاسناد فاذا لم یذکر لم یعرف الصحیح من الضعیف فیکون
نقصا کذا فی المرقاة وغیره و اجماع امت بدون سند معتبر نیست خبر احاد هست و قول بلا دلیل
خصوصا در مسئله که طریق او هرگز مقبول نخواهد شد چنانکه تقریرش بالا گذشت و قول مجیب که کسیکه
انکار این کند حکمش مانند منکر اجماع است اعتباری ندارد نزد عاملان شریعت غراء و کاملان علمای
بیشمار زیرا که اجماع عبارت از اتفاق کل مجتهدین عصر در امر شرعی است نزد امام اعظم و امام شافعی
و احمد و اکثر علماء و اعتبار مجرد اجماع اهل بیت نیست در انعقاد اجماع خلافا للشیعة و هم الاتفاق

اجماع اهل مدینه طیبه در دین نیست بخلاف امام مالک قال الشیخ ابن الهمام فی التحریر الاجماع العزم

لغة و اصطلاحاً اتفاق مجتهدي عصر على امر شرعي و لا ينعقد باهل البيت وحدهم خلافاً للشيعة
ولا ينعقد بمجتهدي المدينة الطيبة وحدهم خلافاً لمالك انتهى كلامه و هكذا في غيره من كتب الاعلام
و عجيب باعتقاد انعقاد اجماع برين قدم شريف دهلي خرق اجماع كرده كه كسي از ادنى اهل علم و
شعور كه درين باب عبور داشته باشد در هيچ امر مذكوره قائل انعقاد اجماع برين نخواهد بود شايد بنحو
باطل بدليليكه مكنون خاطر عاطر او باشد كه سر او هنوز بر ظاهر بيان مكشوف نشده معتقد ان
اجماع گرديده باشد چنانكه مولوي عبد الواحد ابن ابن مولانا عبد العلي الانصاري در سنه ۱۳۳۲ هجري ساله
در باب انعقاد اجماع بر تعزيه داري نوشته و رساله او نزد من عاجز موجود است خلاصه عبارة رساله او تقليم مي
آيد عبارته هكذا كه اين مراسم تعزيه داري ايام از صدها سال جاري و مروج است و در زمان سلاطين
اهل اسلام و متشرع مانند جلال الدين اكبر و جهانگير شاه و شاه جهان و عالمگير بهادر شاه وغيره در تمام
ملك خود نافذ الامر كلي بوده اند و نواب سعد الله خان وزير اعظم شاهجهان عالم متبحر و قاضي القضاة
مستعد خان كلان و قاضي القضاة مستعد خان خورد كه هر يك مجتهد في المذهب بوده اند و ديگر
علماء آن زمان اگر مراسم مذكوره خلاف شرع و بدعي ميدانستند بحضور سلاطين معروض ساخته در تمام
ملك موقوف ميكنانيدند كه دستور بادشاهان اختيار كلي مي داشتند و بادشاهان هم متشرع بوده
و كسي از عوام و خواص آن زمان تا حال انكار و فساد آن نكرده و مكروه ندانسته در جميع صورت ترويج آن باجماع
امت نبي صلعم متحقق گشت و بتواتر رسيده و در حديث شريف واقع است لا تجتمع امتي على
الضلالة پس چون ايشان بر آن اجماع كنند و اتفاق نمايند حق بود و پس درين عصر اگر كسي انكار نمايد
اين مراسم را خلاف شرع و مكروه داند خلاف اجماع است و انكار تواتر است و اجتناب از ثقات شنيده كه

حضرت مولانا نظام الدین قدس سره را بچشم خود دیدم که حضرت ممدوح و مولانا عبد العلی قدس سره
مولوی مجد الدین احمد عرف مولوی مدن مرحوم و مولوی انوار الحق و مولوی نور الحق قدس سرهما و دیگر
علمای فرنگی محل کلکته و مدراس و دیگر بلاد و هرگاه تعزیه شریف امام مظلوم را میدیدند ایستاده شده
هر دو دست بطرف تعزیه شریف دراز کرده از بسیار خشوع و خضوع و عجز و انکسار فاتحه میخواندند
و بعد الاستفسار میفرمودند که تعظیم و فاتحه امام مظلوم است و اگر کسی جاهل اهانت تعزیه شریف نماید
صراحة اهانت امام عالیجناب است پس جمیع سنین و مسلمین هر عصر را باید که تعظیم و تکریم تعزیه شریف نمایند
و قیام تعزیه شریف امام مظلوم بحیثیت ابقاء حرمت و عظمت مرحومه حضرت صلعم است و منکرین را
چنان مناسب و لازم است که حسبة لله نفسانیت را از دل خود دها و رنجوده خوب غور و انصاف
نمایند انتهی باطلیة المفصلة پس بر مجیب نیز لازم است که بجا آوردن رسم تعزیه و ساختن آن امور
سعادت دارین پندارد چنانکه مجیب رفتن قدم شریف مرحوم [illegible] را سبب حسنات و برکات
می شمارد و چرا که مولوی عبد الواحد از خاندان اولیای بصار و افکار عقلیه است چنانکه مجیب از دو [illegible] بیان
عالیشان [illegible] از تعلیه است بیت وزیر چنین شهریار چنان جهان چون نگیرد قرار چنان
پس مدفوعات شد قول مجیب که [illegible] الانکار ان کند حکمش مانند حکم انکار اجماع است زیرا که
واقفان اصول فقه هویداست که در انعقاد اجماع دو چیز ضرور و لابد است یکی اتفاق مجتهدین
عصر بر آن و دیگر مستندی که متلقی بالقبول باشد نزد ایشان و هرگاه که اجماع بلا دلیل مستلزم
هر دو امر شد یکی بودن باطل بر صواب و دیگری منعقد شدن اجماع بر خطا چه اجماع عبارت است از
قول کل است و قول کل بلا دلیل حرام است پس قول واحد بلا دلیل بطریق اولی باطل خواهد بود و بالجمله

یلزم احد الامرین کون الباطل صوابا او کون الاجماع خطأ لان الاجماع قول کل و قول

کل بلا دلیل محرم فقول واحد بلا دلیل باطل البتة کذا قال بحر العلوم رح فی شرح التحریر للشیخ

ابن الهمام رح و قطع نظر از دلایل شرعیه که اثری ازین بر ثبوت آن موجود نیست هم اختلاف

است در اقوال مختلفه ایشان زیرا که ساکنان موضع اوچ سید جلال رح در نواح ملتان که در انجا

مزار حضرت مخدوم رح است میگویند که اثر نقش قدم شریف آنحضرت صلعم در بنجا است قطعاً

و باشندگان ملتان و غیره دعوی مزعومه خود می نمایند که بر قول صحیح نزد ماست و مجاوران دهلی جدا ادعای

و تحکم خودی سازند و چند عدد و نمونه اثر نقش قدم در قلعه و شهر مسجد و غیره هم یافته می شود

پس درین اختلاف کثیره و تعارض بطلان این خبر لی سر و پا ثابت گردید چه هر کاهیکه روایات که سستند

بسند باشند مگر بسبب اضطراب و تعارض ساقط الاعتبار می شوند نزد فقهاء و محدثین چه جا که اخبار غیر معتبر

که بهر حال محل الاعتماد هرگز نخواهند شد قطعا چنانکه بر دانشمندان شرع شریف اظهر من الشمس است

و اگر گویند که الهام و مکاشفه حضرت مخدوم و غیره رحمهم الله تعالی درین باب حجت است لیکن بایشان هم

دلیل شرعی نیست چرا که الهام و مکشوفات غیر انبیاء علیهم الصلوة و السلام موجب علم و حجت شرعیه

برای عام و الزام خصم نمی توانند شد نزد اهل حق چنانکه در عقاید نسفیه و شرح آن باید دید و

امام فخر الاسلام و شیخ ابن الهمام هم برین تصریح نموده انه الالهام لیس من اسباب المعرفة

لصحة الشیء عند اهل الحق کذا فی العقاید النسفیه و قال شارحه العلامة التفتازانی ثم الظاهر انه

اراد ان الالهام لیس سببا یحصل به العلم لعامة الخلق و یصلح للالزام علی الغیر الی اخر ما فی شرح العقاید

النسفیه زالهام مفید معرفت برای آنکس که او را الهام شد میشود و وقتیکه مخالف شرع نباشد

وحالانکه در صحت ما نحن فیه مخالف است که از زمانه صحابه رض تا قرون ثلثه مشهود بالخیر اثری
ظاهر نشد با وجودیکه وقت وفات آن سرور خیر البشر صلعم یک لکه و چهارده هزار راویان
اخبار از صحابه اخیار بودند و صد و در این معجزه را روایت نکردند بعد مدت مدید الهام که مقابل
امر حسی میشود در خلاف امر محسوس که وقوع آن از خبر معتبر معلوم نگردید چگونه بمجرد صدق
و یقین در آید که سبب اعتقاد گردد چنانکه بر متابلان شریعت مصطفوی مخفی نخواهد شد و لهذا قال
ابو سعید الخراز کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل و قال ابو حفص الکبیر من لم یزن افعاله و اقواله
و احواله بمیزان الکتاب و السنة فلا تعده فی دیوان الرجال و قال الجنید البغدادی الطرق الی الله تعالی
بعدد انفاس الخلائق و کلها مسدودة علی الخلق الا من اقتفی اثر الرسول کما فی مجالس الابرار و
الاخیار **تنبیه** بر اقوال متعارضه مکذوبه متمسکین بر مردمان ظاهر بین که در خلع و فریب ایشان
نباید نگاشته می شود یعنی میان فرید الدین بر اثبات قدم که بر گور فتح خان واقع است به تقویت
رساله موضوعه مجعوله مسافرنامه و سفر السیر که نسبت تصنیف آن بحضرت مخدوم رح نمایند در رساله
خود عبارت انها ایراد ساخته و حالانکه احدی ثقه ذی علم از زمان حضرت مخدوم تا این اوان نسبت
تصنیف این رساله بطرف حضرت مخدوم نکرده و نه از تصنیفات مخدوم شمرده و معهذا عبارت هر دو
رساله مذکوره فیما بین خودها تعارض صریح و تناقض قبیح میدارند چنانچه چندی از آن بطور اختصار
درینجا نقل می نمایند یعنی در رساله مسمی بفیض عام که بزبان هندی تالیف شده است چنین تحریر نموده
که حضرت مخدوم خود مسافرنامه اور سفر السیر میں فرماتے ہیں کہ مجھکو مدینہ والوں نے معہ اسناد معتبر
حوالہ کیا تھا اور تفصیل اس اجمال کی یوں ہے کہ جب سلطان محمود سات سو اور ... ثبوت

اور سلطان فیروز شاہ ابن رجب بادشاہ ہوا حضرت مخدوم العالمین بعد جلوس شاہ کے
سنہ مذکورہ میں روانہ بطرف کعبۃ اللہ ہوئے انتہی و در جای دیگر نوشتہ اور جابر از آدمیون
کی ایک مختصر تیار کیا کہ مخدوم در سنہ ہفتصد و پنجاہ یکم روز پیر اور تاریخ انیسوین ماہ صفر
کی جانبی ہو نقش قدم حضرت صلعم بطرف ہندوستان روانہ ہوئے الی آخر ما فیہ و مولوی کریم اللہ
صاحب دستاویز میان فرید الدین جیلی می نگارند عبارتہ ہکذا کہ چون بعد از فوت سلطان محمد
تغلق در سنہ ہفتصد و پنجاہ و دو باتفاق و اجماع بزرگان لشکر سلطان فیروز بن رجب
بادشاہ شد با صلحا و مشایخ اعتقاد بسیار داشت و مرید حضرت مخدوم جہانیان جہان گشت گشت و
بجہت طلب جامہ خلافت خلفانہ مصر تکلیف نمش حضرت کردہ سید جلال الدین محمد قدس سرہ العزیز
از دہلی روانہ گشتند چنانچہ در عالم طیر و سیر در بر و بحر گشت کردہ ہفت مرتبہ حج گذاردہ آمد انتہی
و بعد ازین قصہ مجہولہ ذکر کسی قلعہ نامعلومہ بعبارت مطولہ نوشتہ من شاء فلینظر فیہ و جای دیگر
نوشتہ کہ فتح خان علیہ الرحمۃ والغفران کہ نبیرہ سلطان فیروز شاہ بود بنا بر تقدیر شاہزادہ فتح خان
وفات یافت و بموجب وعدہ قدم سرور عالمیان را بر سینہ شہزادے نہادند الی آخر ما فیہ فنقول و باللہ نستعین
مخفی و محتجب نماند کہ موضوعیت و مصنوعیت این ہر دو رسالہ بچند وجہ ظاہر و باہر است اول آنکہ بسبب
تعارض و تناقض روایتہا بر صاحبان بصیرت و ماہران فن سیر بخوبی ظاہر و ہویدا خواہد شد
یعنی مولوی کریم اللہ صاحب تاریخ روانگی حضرت مخدوم از دہلی سنہ ہفتصد و پنجاہ و دو نوشتہ و ذکر
ادای ہفت حج ہم نمودہ چنانچہ بموجب این سنہ مراجعت حضرت مخدوم ہفتصد و پنجاہ و ہشت یا نہ خواہد شد
و فرید شاہ گردشید ایشان تاریخ روانگی حضرت مخدوم ہفتصد و پنجاہ نقل کردہ و تاریخ مراجعت

ع

روز دوم یوم دوشنبه ماه صفر سنه هفتصد و پنجاه و یکم معه اجماع جواهر ازادم نوشت

به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا غور باید کرد که درین میان فرق سالها سال شده پس چگونه

این قصه راست و درست گفته آید فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه از روایات کتب تاریخ معتمده

و معتبره مثل تاریخ فرشته و مناقب قطبی و سیر العارفین مولانا جمالی و خاص از ملفوظات معتبرات

مشهوره حضرت مخدوم مخالف روایات سفرنامه و سفر اسیر واضح می شود چنانچه در تاریخ فرشته

نوشته بعبارته هکذا در تاریخ دوم ماه رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمائه خود به دولت و سعادت قدم

بر تخت سلطنت دهلی گذاشته نوید عدل و احسان بخاص و عام در داد انتهی و شیخ احمد بن یعقوب بن

حسین بلخی که مرید حضرت مخدوم و جامع فواید جلالیه ملفوظ حضرت مخدوم اند در خطبه کتاب هذا چنین

نگارند که بتاریخ بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه اثنی و خمسین و سبعمائه در مجلس عالی مخدوم عالیان بنده

کمینه رسید انتهی و شیخ احمد بهری که مرید حضرت مخدوم و جامع سراج الهدایه ملفوظ حضرت مخدوم

اند در خطبه کتاب مستطاب هذا این خبر بقلم آورده که در ماه رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمائه یوم پنجشنبه

این بنده را سعادت حاصل شد انتهی پس ازین عبارات صاف ظاهر که مخدوم در سنه هفتصد و پنجاه

و دو در دهلی یا در بلده اوچه تشریف می داشتند نه در نواحی مکه و مدینه زادهما الله شرفا و تعظیما و در

عهد فیروز شاه اصلا سفر حج نفرموده اند بلکه این حج اخیر که همراه ملا شمس الدین اتفاق افتاده

بود در سنه هفتصد و پنجاه و دو مراجعت کرده از حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمة الله علیه

بیعت کردند چنانچه در مناقب قطبی و سیر العارفین مولانا جمالی و تاریخ فرشته نوشته است

عبارته هکذا الغرض سید جلال مخدوم جهانیان بعد که این سخن شنید نیت سفر کرد که چون بهندوستان

مراجعت کند بدہلی رفتہ شیخ نصیر الدین را دریابد لہذا وقتی کہ بوطن خود اوچہ عود فرمود
در سنہ اثنی و خمسین و سبعمائہ بدہلی آمدہ شیخ نصیر الدین را دریافت انتہی سیوم آنکہ از رسالہ
مصنفہ سید محمد بن جلال بنارضوی قدس سرہ کہ در سن یکہزار و چہل و دو تصنیف شدہ چنانچہ
مستفاد میشود کہ حضرت مخدوم اولا در عہد محمد بن تغلق بادشاہ سفر حج در سنہ ہفتصد و
ہیچ نمودہ و در آنوقت عمر شریف ایشان قریب بیست و ہشت سالگی رسیدہ بود و تا عمر چہل و پنج
سالگی در ان نواحی حرمین شریفین بودہ اند و از شیخ عبد اللہ یافعی و اکابر دیگر صحبت داشتند
و در کوہ حرا اربعینات کشیدند و تا دو سال بخدمت عفیف الدین اسعد الدین علی الیافعی
الیمنی در مدینہ شریفہ ملازم صحبت بودند و نسخہ عوارف وغیرہ پیش اوشان گذرانیدند و در
تاریخ فرشتہ و سیر العارفین و مناقب قطبی ہم نوشتہ است من شاء فلیطالعہا قصہ آن زین
عبارات و روایات معتبرہ ہم در ہیچ سفر حج نبودن قصہ سفر نامہ و سفر السیر ہویدا شد
چرا کہ ازین ہر دو رسالہ فرید الدین و مولوی کرم اللہ در رسائل خود نوشتہ کہ بعد انفراغ
حج کی مدینہ منورہ کیطرف تشریف فرما ہوئے اور وہاں کی ساکنین سی کہا کہ ای لوگو دروازہ
نہین کہولتا کہ جناب رسول اللہ صلعم کی زیارت قبر شریف سی مشرف ہون لوگون نی کہا کہ ہم دروازہ
اوس شخص کی واسطی کہولتی ہین کہ جو آل نبی سی ہو حضرت مخدوم نے فرمایا کہ مین آل نبی سی ہون انہون
نے کہا کہ آل نبی کا رنگ سبز نہین ہوتا آہ پس باتعجب کہ روسا و شرفا و عظما و علما و فضلا
مدینہ شریفہ از حضرت مخدوم چندان ناواقف و ناشناس شدند کہ اصلا اینہا را بر وقت زیارت
مزار مقدس نبوی صلعم نشناختند با وجودیکہ حضرت مخدوم تا دو سال خاص در مدینہ طیبہ

تشریف داشته اند چهارم آنکه ملا شمس الدین که در سفر حج اخیر همراه حضرت مخدوم بودند
و چند کرامات ایشان که در اثنای راه بظهور آمده همه را بیان کردند و آن در کتب سیر معتبره
ثبت مرقوم و مسطور لیکن اصلا ذکر باز شناختن حضرت مخدوم را ساکنان مدینه منوره و نه ذکر جواب
کشانیدن دروازه بروضه مطهره و نه احوال دادن نقش قدم النبی صلعم بیان کرده اند پنجم
آنکه اگر قصه مسافرنامه و سفر السیر را اصلی بودی بیک در مناقب قطبی که خاص بذکر کرامات و
حالات حضرت سید السادات تصنیف شده و مولانای جمالی صوفی قدس الله سره در
کتاب خود سیر الاولیا احوال سفر حج اخیر حضرت مخدوم ازین کتاب نقل کرده که چون حضور
روضه پرنور منور شدند نخستین گفتند السلام علیک یا جدی از قبه روضه مطهره آوازی
برآمد علیک السلام یا ولدی چنانچه در مناقب قطبی مسطور است انتهی و هرگز احوال برخلاف قصه
موضوعه مسافرنامه و سفر السیر نه نوشتند از دو حال خالی نیست یا این قصه موضوعه را تا زمان
این بزرگان وجودی نه بود من بعد میان کسی از مجاوران صدقه خور کور مردان
وضع کرده یا دیده و دانسته این بزرگان کتمان معجزه سرور النبیین جایز بموجب فهم جهلاء
این زمان کرده و در تصنیفات خود مندرج ناساخته باشد که این بزرگان هم وهابی
خواهند بود و لاکن حال قلعه معهود نامعلومه که میان کریم الله و فرید الدین در رسایل خود بها
نوشته اند که حضرت صلی الله علیه و سلم امیر المومنین عمر را با جمعی صحابه طرف قلعه
تعین کرد الی آخر باغیه صاف و صریح موضوع و مصنوع است چرا که در تمامی کتب
سیر احوال سیر الاوغزوات النبی در دو جهان همه نام امیر لشکر و همراهیان و اسامی

شهیدان و غازیان و حال فتح و شکست و تاریخ روانگی و مراجعت بالتفصیل نوشته
است لیکن حال این خبر وحشت اثر اصلا و مطلقا در احدی کتب سیر مرقوم و مسطور نیست
الا در رساله موضوعه مسافرنامه افسوس بر فهم طلباء این زمان که هرگز غور و تفکر و تامل
و تدبر در نقل روایات نمی کنند و مورد این وعید شدید می شوند که من کذب علی
متعمداً فلیتبوء مقعده من النار معاذ الله من سوء الفهم لازم که از کسی کتاب تاریخ معتبر
ذکر این قصه موضوعه موافق قواعد و ضوابط محدثین برآرند تا در دعوی خود صادق
شوند والا اجر خود را در عداوت متبعان سنت تباه می نمایند قیامت نزدیک
است معلوم خواهند شد و آنکه نوشته اند که فتح خان نبیره فیروزشاه بود این هم دروغ
بیفروغ است چرا که فتح خان پسر فیروزشاه است نه که پسر پسر فیروزشاه چنانچه
در تاریخ فرشته و خلاصة الهند و غیره مرقوم است عبارت تاریخ فرشته اینست
که در سنه ست و سبعین و سبعمائة سلطان فیروزشاه را بمرگ فرزند دلبندش فتح خان
فرط حزن و اندوه دست داد و در حظیره خود دفن کرده انتهی ازین عبارت هم مطلب
مستفاد شد یکی آنکه فتح خان پسر فیروزشاه بود نبیره نبود دوم آنکه فتح خان را در حظیره
که برای خود تعمیر کنانیده بود دفن کرد نه آنکه برای حرف دیگر چنانکه جهلای
این زمان میگویند که برای تعظیم قدم این گنبد را بنا کنانیده بود سیوم آنکه اگر
وجود نهادن نقش قدم بر قبر فتح خان می بود بلاشک مورخین همین جا ذکر نهادن قدم شریف
بر گور فتح خان می نوشتند فاعتبروا یا اولی الالباب چهارم آنکه خلعت خلافت از

طرف خلیفه مصر در سنه هفتصد و شصت شیخ زاده بسطامی آورده بود سنه انکه حضرت
مخدوم چنانچه در تاریخ فرشته مرقوم است عبارته بکذا در سنه ستین و سبعمایه سلطان
عزیمت لکهنوتی کرده روان شد چون در ظفرآباد برشکال شروع شد همانجا
مقام کرده در ان وقت شیخ زاده بسطامی را که اخراج کرده بود آمده از خلیفه مصر
خلعت آورده و اعظم الملک خطاب یافته هفتم آنکه تفصیل ملفوظات حضرت مخدوم که مشهور
و در کتب هما مسطور اند اینست جامع العلوم و خزانة الفوائد و خزانة الجواهر جلالیه
و جواهر شهیدی و تحفة الاسرار و مقر نامه و نثر جلالی و نصایح جلالی
و سراج الهدایه و تذکرنامه فتوحات جلالی چنانچه در رساله مصنفه حضرت سید محمد بن
جلال شاهی رضوی قدس سره مرقوم اند و سفرنامه و سفر السیر را اصلا وجود نیست هشتم آنکه
از کتاب سراج الهدایه که جامع مجموعه شیخ احمد برنی است چنان معلوم میشود که مضاف الیه بحضرت که
بیست دوم ماه رمضان سن هفتصد و هشتاد و هفت قطب العالم برای زیارت اولیاء الله تعالی در
شهر دهلی رسیدند و فیروزشاه استقبال کرد و در حظیره فتح خان بجهت بودن مخدوم فرمان
شد انتهی ازین عبارت هم صاف معلوم شد که حضرت مخدوم در سن هفتصد و هشتاد و هفت در
تشریف آوردند و در حظیره فتح خان تشریف داشتند و انتقال فتح خان در سن هفتصد و
هفتاد و شش شده یعنی قبل ازین قریب دوازده سال اگر وجود نهادن نقش قدم مبارک
می بود ملا شیخ احمد برنی و صاحب جامع العلوم ملفوظ می نوشتند که در جای قدم مبارک
حضرت صلی الله علیه وسلم برای ماندن مخدوم فیروزشاه اجازت داد نهم آنکه در ملفوظات

قصه آوردن نقش قدم را تاریخ هفتصد و پنجاه و یک میگویند و وفات فتح خان را سن
هفتصد و هفتاد و هفت اظهار مے نمایند و از عبارت کتاب سراج الهدایه و جامع
العلوم ظاهر است که حضرت مخدوم در سن هفتصد و هشتاد و هفت یا در و هشتاد در دهلی تشریف
آورده اند درین میان از شروع ذکر آوردن نقش قدم تا تشریف آوری مخدوم در
دهلی قریب عرصه سی و هفت سال می شود اگر این قصه مجعوله موضوعه را اصلے می بود
احمد جیسے بزرگ که وضاعان قصه مذکوره بدامن پاک شان لوث موضوعیت این
قصه می نهند چرا ترک ذکر این درین کتاب میکردند بلکه بیان معجزه نقش قدم را از اهم مهمات
واقدم معتقدات دانسته در کتاب مجموعه خود تحریر می نمودند باوجودیکه در پی بیان حالات
حضرت مخدوم بود و این قصه که وی را ننوشت پس سخن همین است و درست همین است که این
محض افترا بر شیخ احمد بدهنی است و ایشان از کذب و بهتان که در رساله مسافرنامه
و سفرالنوشته است مبرا اند فقط **خاتمة التالیف** الحمد لله که این رساله
موسومه بالدلیل المحکم فی نفی اثر القدم در سنه ۱۳۶۷ هجری شهر ذی الحجه باختتام
رسید و ببرکت آیه کریمه قل جاء الحق و زهق الباطل تفرقه میان حق و باطل واضح
تام گردید سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

قد وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة الشریفة الموسومة ٩٥٠٦
بالدلیل المحکم فی نفی اثر القدم بتاریخ الثانی من شهر ربیع الاول سنه ۱۳۶۷ هجری